



How Sheikh Sadūq Was Influenced by Hadith Masters and Its Effects on Transmitting Narrated Hadiths

Masumeh Taherian Ghadi ¹

Seyed Mohsen Musavi²

DOI: 10.22051/TQH.2021.35437.3150

Received: 11/03/2021

Accepted: 29/05/2021

Abstract

Sheikh Sadūq is accused of his in-disciplined influence from Shiite masters, so that some mention his use of Sunni masters as the reason for entering incorrect narrations into Shiite hadith sources. Based on a descriptive-analytical method, this research intends to show how Sheikh Sadūq uses his masters' views, explaining his criterion in the extent and areas of influencing from his masters. Finding show that Sheikh Sadūq was influenced by Shiite masters in *rijāl*, belief, interpretation, lexicography, comprehending hadith, hadith criticism, and history. However, he used to be disciplined in his influence and was critical to their views. He also refrained of accepting any narration from Sunni masters, quoting them in order to prove the legitimacy of Shiite thought, the confession of the virtues of Ahl al-Bayt (AS), and the unity between Shi'as and Sunnis, while reflecting his critical views. Sadūq's enough knowledge of Sunni jurisprudence caused him not to issue fatwas affected by Sunni masters. In non-jurisprudential issues, his reference to Sunni narrations was either in confirmation of Shiite narrations and beliefs or only in less important issues. Moreover, his Sunni masters did not play a role in transmitting narrations such as Sahw al-Nabī (prophet's errors), distorting the Qur'an, and the seven letters.

Keywords: *Hadith Masters, Sunni Narrations, Quoted Narrations, Influences of Sunni Masters, Sheikh Sadūq .*

¹. PhD of Qur'an and Hadith Sciences, University of Mazandaran, Babolsar, Iran.
(The Responding Author). masom.ghadi@yahoo.com

². Assistant Professor, Department of Qur'an and Hadith Sciences, University of Mazandaran, Babolsar, Iran. m.musavi@umz.ac.ir



فصلنامه علمی «تحقیقات علوم قرآن و حدیث» دانشگاه الزهراء (علوم اسلامی)

سال هجدهم، شماره ۴، زمستان ۱۴۰۰، پیاپی ۵۲

مقاله علمی - پژوهشی، صص ۱۲۳-۱۵۴

چگونگی تأثیرپذیری شیخ صدوق از مشایخ حدیثی و تأثیرات آن در انتقال احادیث منتقله

معصومه طاهریان قادی^۱

سید محسن موسوی^۲

DOI:10.22051/TQH.2021.35437.3150

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۲/۲۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۳/۰۸

چکیده

یکی از اتهاماتی وارده بر شیخ صدوق، اثرپذیری بی ضابطه او از مشایخ شیعی عنوان شده است. از سویی دیگر برخی در ذیل روایات منتقله، بهره‌گیری وی از مشایخ عامه را نیز دلیل ورود روایات ناصحیح عامه به منابع حدیثی شیعه دانسته‌اند. از این رو پژوهش حاضر بر آن است تا با روش توصیفی-تحلیلی به چگونگی بهره‌گیری شیخ صدوق از نظرات مشایخش بپردازد تا چارچوب‌های وی در میزان و حوزه‌های اثرپذیری از مشایخش را تبیین کند. اثرپذیری شیخ صدوق از مشایخ شیعی در موضوعات رجالی، اعتقادی، تفسیری، لغوی، فقه الحدیثی، نقد الحدیثی و تاریخی بوده

^۱ دانش‌آموخته دکتری علوم قرآن و حدیث، دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران. (نویسنده مسئول)

masom.ghadi@yahoo.com

m.muasvi@umz.ac.ir

^۲ استادیار گروه علوم قرآن و حدیث، دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران.

است. اما صدوق در این اثرپذیری ضابطه‌مند بوده و دیدی نقادانه به این نظرات داشته است. هم‌چنین او در اخذ روایات از مشایخ عامه از پذیرش هر روایتی اجتناب نموده و با اهدافی هم‌چون اثبات حقانیت شیعه، اقرار آن‌ها در فضایل اهل بیت (ع)، وحدت بین شیعه و سنی به نقل روایات آن‌ها پرداخته است، اما دید نقادانه خود را نیز در این بین انعکاس داده است. شناخت کافی صدوق بر فقه عامه سبب شده است تا فتاوی صدوق از اثرپذیری از مشایخ عامه مصون بماند. در مباحث غیرفقهی نیز نقل روایات عامه یا در تأیید روایات و عقاید شیعه بوده یا در موضوعات کم‌اهمیت بوده است. مشایخ عامه صدوق در انتقال روایاتی هم‌چون سهوالنسی، تحریف قرآن و سبعة احرف نیز نقشی نداشته‌اند.

واژه‌های کلیدی:

مشایخ حدیثی، روایات عامه، روایات منتقله، تأثیرات مشایخ عامه، شیخ صدوق.

مقدمه و طرح مسئله

محمد بن علی بن حسین بن بابویه مشهور به شیخ صدوق از علمای برجسته قرن چهارم هجری قمری است. یکی از ویژگی‌های منحصر به فرد وی، سفرهای حدیثی فراوان به حوزه‌های مختلف و بهره‌گیری از مشایخ حدیثی متنوع از حیث نام و مذهب بوده است. به طوری که تعداد مشایخش را بیش از ۲۰۰ تن نام برده‌اند (موسوی خرسان، ۱۳۷۷، ص ۳۹-۳۹).

۵۲؛ ابن بابویه، ۱۴۱۸، مقدمه، ص ۴۸-۸۸) که تعداد قابل توجهی از آن‌ها از اهل سنت بوده‌اند.^۱

از برخی گفته‌های صدوق این‌گونه برداشت می‌گردد که وی تأثیرپذیری فراوانی از مشایخ مهم خود از جمله ابن الولید داشته است، به طوری که در برخی نظرات رجالی و کلامی می‌توان وی را مقلد ابن الولید دانست (ر.ک: نجاشی، ۱۴۳۹، ص ۳۱۶؛ طوسی، بی‌تا، ص ۲۰۲؛ ابن بابویه ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۸۰-۸۳). برای نمونه صدوق در کتاب خود متذکر می‌گردد که هر چه را شیخ ما ابن الولید صحیح‌نشانم، و به صحت آن حکم ندهد، نزد ما متروک و غیر صحیح است (ابن بابویه ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۹۰) اگر چه ظاهر این سخن بر عدم ضابطه‌مندی صدوق در بهره‌گیری از مشایخش دلالت دارد، اما در واقع این نظر قابل نقد است.

ستار و حاتمی در مقاله «بررسی و مقایسه میزان تأثیرگذاری ابن بابویه و ابن الولید بر شیخ صدوق» (۱۳۹۷ش) اثرگذاری والد صدوق را در حوزه روایت حدیث و ابن الولید را در حوزه درایت حدیث دانسته‌اند؛ اما به ارائه مستندات در تأثیرپذیری ضابطه‌مند صدوق اشاره نکرده‌اند. هم‌چنین این پژوهش محدود به دو تن از مهم‌ترین مشایخ صدوق بوده و از نحوه و میزان تأثیرگذاری سایر مشایخ صدوق سخنی به میان نیامده است.

از سویی دیگر بهره‌گیری شیخ صدوق از مشایخ عامه و تأثیرات عامه بر او انتقاداتی را بر وی وارد ساخته است. در سخنان برخی از علما و پژوهشگران اصطلاحی با عنوان روایات منتقله در آثار صدوق به کار گرفته شده که مقصود از آن روایاتی از اهل سنت است که به

^۱. تعداد دقیق مشایخ اهل سنت صدوق در منابع ذکر نشده است؛ تمییز مشایخ شیعه و سنی شیخ صدوق پژوهشی مستقل می‌طلبد، زیرا اسامی تعداد قابل توجهی از مشایخ حوزه خراسان صدوق در کتب رجالی ذکر نشده‌اند و شناسایی آن‌ها به جمع‌آوری قراین نیازمند است، اما حضور صدوق در منطقه خراسان با غلبه مذهب اهل سنت، بهره‌گیری او از مشایخ سنی را تقویت می‌کند، شاهد این امر نیز حضور اسناد سنی در آثار صدوق است.

واسطه راویان مشترک و یا مشایخ اهل سنت وی، وارد آثار صدوق گشته‌اند، بعدها با شیعه پنداری این روایات نزد علمای متأخر، تلقی به قبول شده و در مواقعی نیز مبنای فتوای متأخران قرار گرفته است.

برای نمونه پیشنهاد می‌شود به مقالات «بررسی شواهد منتقله بودن روایت سبغه احرف» (مؤدب و اویسی، ۱۳۹۱)، «بررسی و تحلیل دلایل و پیامدهای روایات منتقله در آثار شیخ صدوق» (ستار، ۱۳۹۳) و «بررسی نقش روایات مشترک در اخبار منتقله (مطالعه موردی جعابی از مشایخ صدوق)» (مؤدب و ستار، ۱۳۹۳) مراجعه کنید. در این پژوهش‌ها تصریح شده است که بهره‌گیری شیخ صدوق از مشایخ اهل سنت یکی از دلایل مهم ورود روایات منتقله در آثار صدوق بوده است، به عبارتی در این پژوهش‌ها، صدوق در مظان بهره‌گیری بی‌ضابطه از مشایخ عامه و روایات اهل تسنن قرار گرفته است.

البته ستار در رساله «بررسی و تحلیل دلایل و پیامدهای روایات منتقله در آثار شیخ صدوق» (۱۳۹۳ش) گستره بهره‌گیری شیخ صدوق از روایات عامه را منحصر در آثار غیرفقهی دانسته است که نتیجه آن عدم تأثیرپذیری صدوق از عامه در بحث صدور فتوای شاذ خواهد بود.

هم‌چنین ارجمند (۱۳۹۱) در مقاله‌ای با عنوان «میزان استفاده از احادیث اهل سنت در کتاب من لا یحضره الفقیه» به دسته‌بندی احادیث مرسل در یکی از مجلدات کتاب من لا یحضره الفقیه اقدام کرده است و با تخریج آن‌ها، برای اکثر روایات مرسله صدوق، اسناد شیعی یافته است، از این رو شبهه عامی بودن این روایات را منتفی دانسته است.

هم‌چنین براساس مستندات صادقی بهمنی در رساله «واکاوی آرای فقهی نادر و خلاف مشهور شیخ صدوق» (۱۳۹۴ش) که در آن به بررسی آرای فقهی متفاوت صدوق با رأی مشهور فقیهان متقدم شیعه پرداخته شده است، تعداد آرای فقهی شاذ صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه را نود و پنج نظریه و فتوا عنوان می‌کند که بیش از نیمی از آن‌ها از نظر

سندی در دسته احادیث صحیح - با تعریف متأخران - جای می‌گیرند و تقریباً هیچ‌یک از فتوای شاذ از مشایخ عامه اخذ نشده‌اند (صادقی بهمنی، ۱۳۹۴، ص ۳۱۰). با این وجود نمی‌توان گفت بهره‌گیری صدوق از مشایخ عامه، دلیل آرای شاذ او بوده باشد.

در این پژوهش‌ها اگرچه شیخ صدوق از آسیب‌های نقل از مشایخ عامه در حوزه روایات فقهی به خصوص در کتاب *من لا یحضره الفقیه* مبرا گشته است، اما در مورد سایر آثار صدوق هم‌چنان این شائبه باقی است که بهره‌گیری وی از مشایخ عامه آسیب‌هایی را به روایات شیعه وارد ساخته و موجب ورود روایات موضوع و بی‌اساس در حوزه احادیث امامیه و انتقال آن به کتب متأخران گشته است. اگرچه باقری و رحمان ستایش در مقاله «کارکردهای نقل روایات اهل سنت در منابع شیعی با تکیه بر روایات تفسیری» (۱۳۷۸ش) به فواید بهره‌گیری مفسران از روایات عامه پرداخته‌اند؛ اما این نتایج منحصر در روایات تفسیری است و از ضوابط و انگیزه‌های این بهره‌گیری کمتر سخن رفته است. در نقد روایات منتقله در آثار صدوق پژوهش‌های موجود بر منتقله بودن روایات سهوالنبی، تحریف قرآن، سبغ احرف و دلایل زلزله در آثار صدوق تأکید بسیاری داشته‌اند باید دید آیا تأثیرپذیری صدوق از مشایخ عامه سبب ورود این روایات به آثار وی شده است. به عبارتی آیا میزان ادعای پژوهش‌های پیشین در عوامل مؤثر در انتقال روایات منتقله صحیح است یا اینکه نقش مشایخ عامه در ورود این روایات در آثار صدوق نیازمند بازنگری است؟

برای رفع خلأ پژوهش‌های پیشین لازم است، فراتر از آثار فقهی، تمامی آثار شیخ صدوق مورد بررسی قرار گیرد تا میزان بهره‌گیری صدوق از مشایخ و نحوه بهره‌گیری وی از مشایخ عامه و انگیزه‌هایش در این بهره‌گیری، روشن گردد. از این رو در این پژوهش بایستی به پرسش‌های زیر پاسخ داده شود:

۱. تأثیرپذیری شیخ صدوق از مشایخ شیعی‌اش تا چه میزان و در چه حوزه‌هایی بوده

است؟

۲. آیا روایات سهوالنبی، تحریف قرآن، سبعة احرف و دلایل زلزله در آثار صدوق، از طریق مشایخ سنی صدوق اخذ شده است؟
۳. دلایل و انگیزه‌های شیخ صدوق از اخذ روایات عامه چه بوده است؟

۱. تأثیرات مشایخ شیعی صدوق بر عملکرد وی

شیخ صدوق بیشترین روایاتش را به ترتیب از پدرش علی بن الحسین بن بابویه (۹۹۲۷ روایت)، محمد بن الحسن بن الولید (۷۵۱۳ روایت)، محمد بن موسی بن المتوکل (۱۶۲۷ روایت)، محمد بن علی ماجیلویه (۹۰۳ روایت) نقل کرده است.

۱-۱. تأثیرگذارترین مشایخ صدوق

از بین مشایخ صدوق، تأثیرگذارترین اساتید وی، پدرش، علی بن بابویه و ابن الولید می‌باشند. او از این دو تن، بیش‌ترین نقل را داشته است به طوری که منقولات وی از آنها در مقایسه با سایر مشایخش قابل قیاس نیست، این امر حکایت از میزان تأثیرپذیری صدوق از این دو فرد، به خصوص در امر روایتگری دارد.

نقل نظرات فقهی پدر حتی بدون هیچ تذکر و نقدی نشان از پذیرش و اثرپذیری از منقولاتش در موارد فقهی دارد. او این نقلیات را در غالب موارد با عبارت «قال ابی فی رساله الی» نقل می‌کند. علاوه بر آن صدوق با صراحت به تأثیرپذیری خود از ابن الولید در آرا و مبانی رجالی سخن می‌گوید: «هر چه را شیخ ما ابن الولید صحیح‌نشانم، و به صحت آن حکم ندهد، نزد ما متروک و غیر صحیح است» (ابن بابویه، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۹۰). هم‌چنین ملاک پذیرش برخی از روایات ضعفا را اجازه نقل آنها از ابن ولید عنوان می‌کند (ر.ک: همو، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۲۱-۲۲).

بازتاب دیگری از پذیرش نظرات ابن ولید توسط صدوق، آرای رجالی یکسان شیخ صدوق و ابن الولید در رد اصول زید زراد و زید نرسی، استثنائات در مورد کتاب نوادر الحکمه، عدم قبول متفردات محمد بن عیسی بن عبید از یونس بن عبدالرحمن و جرح و جاعل دانستن محمد بن موسی همدانی در کتب رجال نجاشی و فهرست طوسی است. البته میزان اثر پذیری صدوق از ابن الولید فراتر از نظرات رجالی است. برای نمونه قبول سهو النبی از جانب صدوق، بیانگر تأثیر اعتقادی ابن الولید بر صدوق است و بیان نظرات فقهی ابن الولید در کتاب فقیه نیز نشان از تأثیر فقهی وی بر صدوق دارد (ر.ک: همو، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۸۰-۸۳، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۵۲، ۲۵۳).

۲-۱. تأثیرگذاری سایر مشایخ صدوق

صدوق از سایر مشایخ خود نیز تا حدودی تأثیر پذیرفته است، وی در مواردی بدون استناد به روایتی به بیان نظرات مشایخ خود می‌پردازد. برای نمونه او بعد از نقل روایاتی که شب قدر را مخفی در بین شب‌های نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سوم معرفی می‌کنند، بعد از روایاتی که هیچ صراحتی بر تخصیص شب قدر به یکی از این شب‌ها ندارند، می‌گوید: «مشایخ ما اتفاق بر این دارند که شب بیست و سوم شب قدر است» (همو، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۵۱۹). البته در کتاب دیگرش این نظر را منتسب به اهل بیت (ع) می‌کند (همو، ۱۳۹۶، ص ۶۳).

اگرچه شیخ صدوق از پدرش و ابن الولید در حوزه‌های فقهی، رجالی و کلامی تأثیرات قابل توجهی گرفته است؛ اما این به معنای عدم تأثیر پذیری از سایر مشایخش نمی‌باشد. با جستجو در آثار صدوق می‌توان تأثیر پذیری وی از دیگر مشایخش را در حوزه‌های زیر دانست:

۱-۲-۱. فهم حدیث

صدوق در پاره‌ای از موارد در شرح روایات، به بیان نظرات مشایخ خود می‌پردازد. مانند بیان نظرات استادش، حسن بن عبدالله بن سعید العسکری در شرح لغات و مفردات خطبه شقشقیه (همو، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۱۵۲-۱۵۳؛ ۱۴۰۳، ص ۳۶۰) و در تفسیر، شرح لغات و اصطلاحات و اختلاف نسخه‌های موجود در خبر اوصاف حضرت رسول (ص) (همو، ۱۴۰۳، ص ۸۴-۸۹). وی به شرح واژگان حدیث توسط احمد بن ابی عبدالله البرقی مبادرت می‌نماید (همو، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۳۸۶؛ ۱۴۰۳، ص ۳۱۷) البته صدوق همین شرح را در کتاب *الخصال* بدون استناد به برقی، از زبان خودش نقل می‌کند (همو، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۲۴۱) که این مطلب نیز به قبول آرای منظور، برمی‌گردد که بر تأثیرپذیری او، از مشایخش در فهم حدیث اشاره دارد.

۱-۲-۲. تصحیح حدیث

صدوق به تصحیح روایات با تکیه بر نظرات مشایخش پرداخته است. برای نمونه در روایتی علت اقدام علی (ع) در عدم فراخواندن مردم به سوی خود، در دوره غصب خلافت را، ترس از ارتداد آن‌ها عنوان می‌کند. وی در انتهای روایت نظر استاد خود، علی بن حاتم، را در تصحیح متن روایت بازگو می‌کند: «گمان می‌کنم در حدیث بعد از «ان یرتدوا» این فقره نیز باشد «و لا یشهدوا ان محمدا (ص) رسول الله»» (همو، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۱۴۹).

۱-۲-۳. تخصیص روایات

در مواضعی صدوق با استفاده از نظرات فقهی مشایخ خود، به تخصیص حکم کلی در یک روایت می‌پردازد. او در این موارد، نظرات مشایخ خود را گویا هم‌سنگ با روایات می‌داند. شاید دلیل آن در این باشد که فقها و مشایخ آن زمان، چیزی فراتر از روایات را بازگو

نمی‌کردند. صدوق با این فرض که روایاتی به دست مشایخ رسیده است که او از آنها اطلاع ندارد، به بیان نظرات فقهی آنها پرداخته و تا این میزان از آنها در کنار روایات بهره برده است. چند نمونه از این تخصیص‌ها را از نظر می‌گذرانیم.

در یک مورد صدوق بعد از نقل روایتی از ابن ابی عمیر در مورد نهی از فروش خانه مسکونی خود برای پرداخت دین و بدهی، می‌گوید:

«و استاد ما محمد بن حسن بن ولید - رضی الله عنه - روایت کرده که اگر خانه‌اش وسیع بود چنان که در قسمتی از آن بتواند زندگی کند، بر او واجب است که در همان قسمت منزل زندگی کند و باقی را بفروشد و دین خود را ادا کند. هم‌چنین اگر بتواند در خانه‌ای کوچکتر از آن زندگی کند، آن را بفروشد و خانه کوچکتری را خریداری کند و با باقیمانده آن دین خود را ادا نماید» (همو، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۱۹۰).

۴-۲-۱. تفسیر آیات

صدوق در تفسیر آیات به گفتار مشایخ خود، که گویا در جلسه تفسیری که به صورت پرسش و پاسخ مطرح می‌شده، اعتماد کرده و آنها را به صورت نقل مستقل از روایات در کتاب‌های حدیثی خود درج کرده است. مانند پرسش و پاسخ‌هایش از استادش، ابن طیفور، در مورد زنده کردن مردگان توسط حضرت ابراهیم (ع) (همو، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۳۶).

۵-۲-۱. نکات تاریخی و لفظی

در کنار نقل روایات، گاهی صدوق به انعکاس نظرات مشایخش در مباحث لفظی و تاریخی مبادرت نموده است؛ مانند وجه تسمیه عسکری برای دو امام (ابن بابویه، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۲۴۱) یا نکاتی در اسم منطقه‌ای به نام «مهزور» که ابن ولید نام صحیح آن را «مهروز»

می‌نامد که از ریشه فارسی هرز گرفته شده است (همو، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۹۹). هم‌چنین در مورد نام یکی از هفت بوستان حضرت زهرا (س) که از رسول (ص) به ارث برده است، می‌گوید:

«اگر چه گفته‌اند نامش «میشب» است، اما من از سید ابو عبدالله محمد بن حسن موسوی شنیدم که می‌گفت: آن بوستان نزد ایشان معروف به «میثم» است» (همان، ج ۴، ص ۲۴۵).

۱-۲-۶. مباحث کلامی

شیخ صدوق در تکمیل و توضیح روایات کلامی گاهی به نقل سخنان مشایخ خود بدون ذکر اسامی آنها اقدام کرده است. برای نمونه با عبارات «سَمِعْتُ بَعْضَ أَهْلِ الْعِلْمِ» ده وجه معنایی برای مفهوم «قضا» را یادآور می‌شود (ابن بابویه، ۱۳۹۸، ص ۳۸۵) و در جواب شبهات زیدیه و استدلال‌هایی در وجود امام قائم (ع) با عبارت «قال علماء الامامیه» نکات خود را تبیین می‌کند (ر.ک: همو، ۱۳۹۵، ج ۱، ص ۶۴، ۶۵). هم‌چنین نظرات کلامی مشایخ خود را با عبارات «قَدْ سَمِعْتُ بَعْضَ أَهْلِ الْكَلَامِ يَقُولُ» (همو، ۱۳۹۸، ص ۲۹۰) و «سَأَلْتُ بَعْضَ أَهْلِ التَّوْحِيدِ وَ الْمَعْرِفَةِ» (همان، ص ۲۹۹) انعکاس می‌دهد.

۱-۳. ضابطه مندی صدوق در اثرپذیری از مشایخ

انعکاس نظرات مشایخ حدیثی لزوماً به معنای اثرپذیری از آنها نیست، مگر در مواردی که تصریح بر پذیرش آنها کرده باشد یا قرینه‌ای بر قبول آنها در آثار صدوق یافت گردد. اما فراوانی نقل آرای یک شیخ و تصریح بر پذیرش آن آرا می‌تواند دلیل بر اثرپذیری شیخ صدوق باشد. فراوانی انعکاس نظرات ابن ولید در آثار صدوق و پیروی وی از این نظریات، قرینه‌ای بر میزان تأثیرپذیری صدوق از ابن الولید است، از این رو اگر ضابطه مندی صدوق

در پذیرش آرای ابن ولید اثبات گردد، این عملکرد صدوق قابل تعمیم به سایر مشایخش نیز خواهد بود.

شواهدی دال بر نقد یا عدول شیخ صدوق از نظرات ابن الولید موجود است:

۱. محمد بن عیسی بن عبید یکی از مستثنیات کتاب نوادرالحکمه است که توسط ابن ولید بیان شده است. طبق گفتار نجاشی، شیخ صدوق این استثنا را نپذیرفته است (ر.ک. نجاشی، ۱۴۳۹، ص ۳۴۸).

۲. صدوق در اختلاف نظر ابن ولید و محمد بن حسن صفار در باب جواز یا عدم جواز خواندن قنوت نماز به فارسی، حکم صفار را پذیرفت، زیرا آن را موافق با روایات صحیحی یافته که خواندن قنوت نماز به هر لفظی را جایز می‌شمارد (ر.ک: ابن بابویه، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۳۱۶).

۳. صدوق در بیان حکم فقهی جواز خواندن قنوت به فارسی؛ علت انتخاب حکم منتخب خود را که مخالف با نظر ابن ولید بوده است، موافقت با یک قاعده فقهی بیان می‌کند، وی می‌گوید: «اگر این خبر (نقل محمد بن صفار) هم وارد نشده بود من آن را تجویز می‌کردم با استناد به خبری که روایت کرده‌اند از امام صادق (ع) که آن حضرت فرمود: «هر چیزی جایز است تا مادامی که نهی از آن (از ناحیه شارع) وارد شود» و نهی از دعا خواندن به فارسی در نماز وارد نشده است و این نعمت حمد خداوند پروردگار عالمیان را به دنبال دارد» (همان، ص ۳۱۷).

۴. در حدیثی که از ابن الولید روایت شده است، ذوالقرنین را پیامبر خوانده‌اند، صدوق بعد از نقل این روایت، آن را مورد نقد قرار می‌دهد و می‌گوید: «این خبر به همین صورت نقل شد، ولی آنچه نزد من صحیح است و من درباره ذوالقرنین به آن اعتقاد دارم این است که او پیامبر نبود، ولی بنده صالحی بود که دوستدار خدا بود» او برای اثبات درستی سخن خود به روایتی از امام علی (ع) در این باره استناد می‌کند (همو ۱۳۶۲، ج ۱،

ص ۲۴۸). به عبارتی صدوق روایت ابن الولید را به دلیل مخالف با روایت صحیحیه نمی‌پذیرد.

شواهد فوق بر آن است که شیخ صدوق در پذیرش نظرات فقهی مشایخ خود - حتی ابن الولید - بدون قاعده و اصول حاکم در گزینش نظرات رفتار نکرده است. یعنی در مواقعی که نظرات مشایخ خود را نقل کرده و ایرادی بر آن نگرفته است، یعنی روایت یا ادله‌ای مخالف با آن رأی نیافته است، و آن رأی با مبانی صدوق نیز در تضاد نبوده است، در نتیجه صدوق به آن اعتماد کرده است. وقتی این امر در مورد ابن ولید صادق باشد به صورت اولی در اثرپذیری از سایر مشایخش نیز قابل تعمیم خواهد بود.

علاوه بر استدلال گفته شده، دلیل دیگر در ضابطه‌مندی صدوق در اثرپذیری از مشایخ شیعی، نگاه نقادانه او بر نظرات مختلف و متضاد مشایخش در یک موضوع است. او بعد از بیان اختلاف دیدگاه‌ها، به تحلیل و نقد آن‌ها پرداخته و نظر منتخب خود را با بیان ادله روایی یا عقلی یا قرآنی بیان می‌دارد. نمونه بارز این امر را می‌توان در ذیل روایت «من جدّد قبراً او مثل مثلاً فقد خرج من الاسلام» (ابن بابویه ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۱۸۹) مشاهده کرد. او با اشاره به اختلاف نسخه‌ها در ضبط کلمه «جدّد» که در برخی نسخه‌ها به صورت «حدّد» و «جدّث» ضبط شده‌اند، به نقل نظرات مشایخ خود به اختلاف در معنای حدیث و به دنبال آن اختلاف در فتوای حاصل از روایت اشاره می‌کند و در انتها نظر خود را تبیین می‌کند (ر.ک: همان، ص ۱۸۹-۱۹۱).

۲. تأثیرات مشایخ عامه بر عملکرد حدیثی شیخ صدوق

شیخ صدوق در سفرهای حدیثی خود به مناطق سنی‌نشین به خصوص به منطقه خراسان بزرگ، با مشایخ اهل سنت نیز دیدار داشته و از آن‌ها حدیث روایت کرده است. حتی برخی از روایات اهل سنت در کتاب *من لا یحضره الفقیه* با اسناد مرسله وارد شده‌اند. شواهد

این سخن نیز اسناد سنی این روایات، در آثار دیگر صدوق یا در کتب اهل سنت است (ارجمند، ۱۳۹۱). اگر چه تعداد این روایات اندک‌اند، اما با توجه به این که او به صحت روایاتش در مقدمه کتاب اقرار کرده است، حتی نقل یک روایت از عامه نیز می‌تواند نشان از صحت آن روایات نزد صدوق باشد. در موضوعات غیر فقهی نیز صدوق روایاتی از عامه را در آثار دیگرش نقل می‌کند که با شرحی که بر آنها می‌دهد، می‌رساند که آن روایات نزد وی صحیح و قابل قبول بوده است (ر.ک. ابن بابویه، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۳۶۱).

اگر چه ائمه (ع) در هنگام تعارض روایات دستور به عمل کردن برخلاف عامه داده‌اند، اما بهره‌مندی از روایات عامه را در برخی از موقعیت‌ها جایز شمرده‌اند. از این رو حکم به عدم صحت تمام روایات عامه نمی‌توان داد. از این رو وقتی هشام بن سالم از امام صادق (ع) پرسش می‌کند که آیا روایات نبوی صحیح در نزد عامه وجود دارد؟ امام (ع) با صراحت جواب مثبت می‌دهند (صفار، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۳۶۳)؛ هم‌چنین در روایتی از امام صادق (ع) آمده است که هرگاه حکمی را در روایات شیعه نیافتید به آن چه عامه از امام علی (ع) روایت می‌کنند عمل کنید (طوسی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۱۴۹).

در سیره عملی محدثان نیز اخذ حدیث از عامه وجود داشته است. ابن ابی عمیر احادیثی را از اساتید سنی شنیده بود، اگر چه گفته‌اند بعدها به دلیل عدم آمیختگی روایات شیعه با سنی از بازگو کردن آن روایات خودداری کرده است (کشی، ۱۳۴۸، ص ۸۵۵)، اما با این وجود روایات او از مشایخ سنی‌اش در کتب حدیثی یافت می‌شود (ابن بابویه، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۱۶۷). در آثار صدوق نیز با روایات فراوانی روبرو هستیم که راویان و قضات سنی مانند سکونی، سعد بن طریف، حفص بن غیاث و دیگران سوالاتی را از ائمه (ع) پرسیده‌اند و این روایات در آثار شیعیان نقل شده است (ر.ک. همو، ۱۴۱۳، ج ۴، ص ۶۱، ۷۱، ۷۲، ۹۹، ۱۰۷).

۲-۱. شواهدی دال بر عدم تأثیر پذیری صدوق از مشایخ عامی

اگرچه صدوق نیز از مشایخ سنی اش روایات فراوانی را در موضوعات مختلف فقهی تا فضائل نقل کرده است، اما این به این معنا نیست که بدون معیار و هدف خاصی و با خوش بینی به روایات عامه، به نقل آن‌ها اقدام کرده باشد. بلکه با توجه به شواهد زیر صدوق در اخذ روایات عامه با هشیاری کامل عمل کرده است تا از این حیث، لطمه‌ای به احادیث شیعه وارد نگردد.

الف) صدوق در مواردی آرای فقهی عامه را نقد کرده و به بیان ادله در اثبات درستی نظر شیعه پرداخته است؛ برای نمونه یکی از آدابی که اهل سنت در نماز بنا نهادند، ذکر آمین بعد از حمد و سوره است که شیعه آن را در نماز جایز نمی‌داند. صدوق در این مورد این‌گونه تذکر می‌دهد:

«پیامبر (ص) پس از قرائت، سکوتی می‌کرد برای آن که قرائت به تکبیر رکوع نچسبد و میان قرائت و تکبیر جدایی افتد و این دلالت می‌کند بر این که، پس از حمد نه آهسته و نه بلند آمین نگفته بود؛ در این، حجت قوی برای شیعه در برابر مخالفان است که آن‌ها پس از سوره فاتحه «آمین» می‌گویند» (همو، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۷۵).

علاوه بر آن شیخ صدوق مواجهه ائمه (ع) با عرضه روایات عامه را گوشزد کرده است، که در مواردی روایات عامه را ناصحیح می‌خواندند، مانند مردود دانستن روایتی نزد عامه که غیر عرب را پست می‌خواندند (همو، ۱۴۰۳، ص ۴۰۵) و در مواقعی به تصحیح روایت و یا تصحیح فهم راوی پرداخته‌اند، برای نمونه امام (ع) در مواجهه با روایاتی از عامه که به جواز نقل از اخبار بنی اسرائیل اشاره داشته‌اند اینگونه به تصحیح فهم مردم از این روایت پرداخته و فرموده‌اند این روایت به این معنا نیست که هرچه از آن‌ها شنیدید، بازگو

کنید بلکه آن وقایعی از ماجرای بنی اسرائیل منظور است که در قرآن آمده است و در امت ما نیز خواهد آمد (همان، ص ۱۵۹).

هم چنین شیخ صدوق روایاتی را نقل می کند که معصوم (ع) با ادله قرآنی مخالفت خود با فتاوی عامه را بیان داشته اند، برای نمونه امام باقر (ع) با استناد به آیه ۱۷۶ سوره نساء به رد فتاوی عامه در برخی مسائل ارث پرداخته اند (همو، ۱۴۱۳، ج ۴، ص ۲۷۷). وی در بیان فتوای شیعه به فتوای عامه که مخالف فتوای شیعه است، تذکر می دهد (همو، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۶۷، ۲۸۲) این تذکرات نشان از آشنایی صدوق با اختلافات فقه شیعه و عامه دارد، و این مطلب احتمال خطای صدوق در پذیرش روایات مخالف شیعه را کاهش می دهد.

ب) در مواردی صدوق به نقل روایاتی اقدام می کند، که چهره ای مخالف عامه از آن برداشت می شود. برای نمونه در روایتی تصریح شده است که عمر برای اقامه جهاد، به حذف «حی علی خیر العمل» در اذان اقدام کرد، تا این گونه برداشت نشود که نماز بر جهاد برتری دارد (همو، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۳۶۷). روایاتی از این دست در آثار صدوق نشان از این مطلب دارد که وی در برابر برخی از روایات عامه مخالفت خود را به صراحت بیان کرده است و همواره با روایات عامه برخورد مسالمت آمیز نداشته است (ر.ک: همو، ۱۴۰۶، ص ۲۱۴، ۲۱۸).

ج) صدوق یکی از قواعد فقهی طرح شده توسط معصوم (ع) را مخالفت با حکم عامه دانسته است، برای نمونه بعد از نقل روایتی در عدم جواز قنوت فراموش شده، بعد از رکوع نماز وتر و نماز صبح می گوید:

«حکم کسی که قنوت را فراموش می کند تا زمانی که به رکوع می رود این است که هرگاه از رکوع سر برداشت آن را بخواند، و امام صادق (ع) بخاطر مخالفت با عامه، از این کار در نماز وتر و نماز صبح منع فرموده است، زیرا آنان در این دو نماز پس از رکوع، قنوت می خوانند ولی این که در باقی نمازها شخص می تواند چنین

کاری کند بدان جهت است که اکثر عامه اعتقاد به قنوت در باقی نمازها ندارند (پس احتمال تشبیه به عامه در میان نیست)» (همو، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۴۹۳)

۵) صدوق در مواردی به تحریف حدیث تو سط اهل سنت اشاره می کند و صحیح آن را بیان می دارد. مانند جابجا کردن نام امّ مکتوم و بلال در روایتی که از خطای اذان گو در تشخیص وقت اذان خبر می دهد (همو، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۲۹۷).

شواهد ذکر شده، نشان می دهد که صدوق در نقل روایات عامه به اختلافات روایات به خصوص در روایات فقهی آگاهی داشته و این آگاهی در انتخاب روایات عامه تأثیر مستقیم داشته است، به طوری که نظرات فقهی ناصحیح و مخالف شیعه وارد آثار حدیثی وی نگشته است.

۲-۲. نقش مشایخ عامه در وجود روایات منتقله در آثار صدوق

در کنار توجهاتی که صدوق برای انتقال اخبار عامه به شیعه داشته است، باید دید وی تا چه میزان از معایب بهره گیری از روایات عامه به خصوص در اخذ از مشایخ اهل سنت آسیب دیده است. از مهم ترین پیامدهای منفی انتقال اخبار عامه به شیعه اختلاط اخبار شیعی و سنی و ایجاد تضاد و تنافی در اعتقادات امامیه عنوان شده است (ستار، ۱۳۹۳، ص ۳۴۰).

این ادعا که نقل روایات عامه در آثار صدوق سبب چنین پیامدهایی شده باشد، به نظر قابل نقد است، زیرا وجود روایات ضعیفی مانند تحریف قرآن، سهوالنبی، سبعة احرف و روایات حاوی مخالف علم در آثار صدوق، اگرچه زمینه ساز ایجاد شبهه و انتساب عقاید نادرست به شیعه شده است؛ اما علت ورود این روایات در آثار صدوق استفاده از روایات عامه نبوده است. شیخ صدوق این روایات را از مشایخ شیعی و قابل اعتماد خود اخذ کرده

است و اسناد این روایات نیز شیعی است. مهم‌ترین روایاتی که در آثار صدوق به منتقله بودن آن‌ها استناد شده است شامل موارد زیر می‌باشد.

۱-۲-۲. سهو النبی

صدوق معتقد به سهو النبی بوده است، مستندات این سخن روایاتی است که وی در مورد سهو النبی نقل می‌کند (ابن بابویه، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۸۰-۸۳، ۲۰۵-۲۰۶، ۲۵۲-۲۵۳). در یک مورد وی در معرفی او صاف ائمه (ع) از دو ویژگی سهو و نسیان یاد می‌کند (همو، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۲۱۴). اگرچه در این جا محدوده و چگونگی عارض شدن این دو ویژگی را برای امام شرح نمی‌دهد، اما در کتاب *من لا یحضره الفقیه* بعد از نقل روایتی در سهو و نسیان حضرت رسول (ص) در نماز صبح و ظهر این گونه استدلال می‌کند که محدوده‌ی سهو و نسیان نبی (ص) تنها در اعمال مشترکی است که بین ایشان و سایر مسلمانان وجود دارد، در اعمال اختصاصی ایشان مانند تبلیغ و رسالت سهو و اشتباهی راه ندارد، از سویی دیگر عارض شدن این پدیده بر امام را از جانب خداوند و دارای مصالحی برمی‌شمرد، مانند یادگیری احکام برای مردم، و خدا نپنداشتن امام. از این رو به نقل گفتاری از ابن الولید استناد می‌کند که ردّ سهو النبی اولین درجه از غلو است (ر.ک. همو، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۳۵۸-۳۵۹).

این عقیده در امامیه مورد قبول علما واقع نگردید. از سویی دیگر، به دلیل وجود روایاتی هم‌مضمون با آن در مصادر سنی، ادعای منتقله بودن آن از سوی برخی از پژوهشگران مطرح شد. طبق رسالت این نوشتار، خواهیم گفت که آیا روایات سهو النبی از جانب مشایخ اهل سنت صدوق به وی منتقل شدند؟ به عبارتی اگر اصل منتقله بودن این روایات را بپذیریم تأثیر مشایخ سنی صدوق در این مورد تا چه میزان بوده است؟

روایت سهو النبی در کتاب *من لا یحضره الفقیه* با سند «و رَوَى الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ الرَّبَاطِيِّ عَنْ سَعِيدِ الْأَعْرَجِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) يَقُولُ» (همان، ج ۱، ص ۳۵۸) نقل شده

است. در مشیخه نیز یادآور شده که روایات حسن بن محبوب را از طریق «مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكَّلِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ وَ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَحْمَدِ بْنِ مُحَمَّدِ ابْنِ عِيْسَى، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي حَبِيبٍ» (همان، ج ۴، ص ۴۵۳) اخذ کرده است. صدوق در هر دو طریق، این روایت را از محمد بن موسی متوکل اخذ کرده است. اگرچه شیخ صدوق از او با ترضی یاد کرده، اما این عنوان در بین کتب رجالی متقدم تنها در رجال طوسی در ذیل عنوان روایان «مَنْ لَمْ يَرَوْهُ عَنْ وَاحِدٍ مِنَ الْأَئِمَّةِ (ع)» ذکر شده است (طوسی، ۱۳۷۳، ص ۴۳۷، ش ۶۲۵۳) و در این کتب هیچ و صفی از وی نیامده است. بعدها علامه حلی و ابن داوود او را توثیق کرده‌اند (ابن داوود، ۱۳۴۲، ص ۳۳۷، ش ۱۴۸۲؛ علامه حلی، ۱۴۱۱، ص ۱۴۹، ش ۵۸).

اما در این آثار سخنی از مذهب وی نیامده است. با تمام این اوصاف عدم وجود اسم راوی در فهرست نجاشی و طوسی را نمی‌توان دلیل بر عامی بودن راوی دانست، چون در این آثار دأب مصنفان بر جمع روایات صاحب تألیف و ذکر آثارشان بوده است، از این رو می‌توان مدعی شد محمد بن موسی بن متوکل فردی امامی بوده که با وجود شیخوخیت حدیثی، کتابی تألیف نکرده است. این امر سبب شده است که هیچ اطلاعاتی از این راوی در کتب رجالی متقدم ثبت نگردد. قرینه‌ی محکم بر امامی بودن او، فراوانی نقل صدوق از وی است؛ صدوق بعد از پدر و ابن الولید، بیشترین نقل را از محمد بن موسی بن المتوکل دارد، تعداد این نقل‌ها به ۱۶۲۷ روایت می‌رسد. این امر غیر امامی بودن او را بعید می‌نماید.

۲-۲-۲. تحریف قرآن و نزول قرآن بر هفت حرف

یکی از مباحث مهم جوامع اسلامی در قرون مختلف، بحث در اصالت قرآن بوده است. شیخ صدوق نیز در این مورد ورود کرده و نظرات خود را در باب عدم تحریف قرآن به صراحت در کتاب اعتقادات الامامیه نقل می‌کند. وی قرآن را وحیانی و بر اساس قرائت

واحد برمی شمرد و هرگونه زیاده و نقصان در قرآن را رد می کند و قایلین به تحریف قرآن را دروغگو خطاب می کند (ابن بابویه، ۱۴۱۴، ص ۸۴، ۸۶).

با وجود تصریح صدوق بر این عقاید، در عمل شاهد روایاتی در مورد وقوع کاستی هایی در قرآن و نزول قرآن بر هفت حرف در آثار روایی صدوق هستیم. برای نمونه در روایتی در کتاب *ثواب الاعمال* این گونه آمده است که سوره احزاب به اندازه سوره بقره بوده است، اما به دلیل افشاگری های این سوره در مورد زنان عرب، از آن کاستند و تحریف کردند (همو، ۱۴۰۶، ص ۱۱۰). صدوق با آن که قرآن را بر یک حرف می داند، اما در کتاب *خصال* روایت *سبعة أحرف* را نقل می کند (همو، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۳۵۸). اگر چه، برخی سعی بر توجیه صدوق در این نقل ها داشته اند (ر.ک. کریمی، ۱۳۹۲، ص ۱۱۶-۱۱۹) اما به نظر می رسد، او در جایی که روایت با عنوان کتاب و باب تناسب داشته، ابایی از نقل روایات مخالف با عقایدش نداشته است (ر.ک. ابن بابویه، ۱۴۱۴، ص ۸۴، ۸۶؛ ۱۴۰۶، ص ۱۱۰؛ ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۳۵۸). به عبارتی هر آن چه را در کتاب غیر فقهی و غیر اعتقادی خود نقل کرده است به صحت همه آن ها اعتقادی نداشته است (برای این بحث ر.ک: مقاله «گونه های اعتبارسنجی روایات نزد شیخ صدوق»).

این سؤال قابل طرح است که آیا صدوق در نقل این روایات تحت تأثیر مشایخ عامه خود بوده است؟ برای یافتن پاسخ این سؤال بایستی اسناد این روایات بررسی گردد:

الف) در روایات *سبعة احرف*، در کتاب *خصال* در ذیل باب «نَزَلَ الْقُرْآنُ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرَفٍ» دو روایت با مضمون تأیید قرآن بر هفت حرف نقل شده است. این روایات با اسناد «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّقْفَارِيُّ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الصَّيْرِيِّ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) «و حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هَلَالٍ عَنْ عَيْسَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْهَاشِمِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ (ع) قَالَ قَالَ رَسُولُ

اللّه (ص)» (همو، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۳۵۸) آمده است. هر دو این روایات از مشایخ مهم و امامی شیخ صدوق اخذ شده است.

ب) در کتاب *ثواب الاعمال* نیز روایتی دال بر تحریف به نقیصه در سوره احزاب آمده است. این روایت با سند «بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنِ الْحَسَنِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ...» (همو، ۱۴۰۶، ص ۱۱۰) آمده که با توجه به اسناد قبلی ابتدای سند عبارت خواهد بود از «حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ (عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع))» (همان، ص ۱۰۷). بنابراین شیخ صدوق این روایت را نیز از محمد بن موسی بن المتوکل اخذ کرده است که شواهد دال بر امامی بودن او می باشد. از طرفی شباهت سند صدوق در نقل این روایات با طریق نجاشی به کتاب *التنزیل من القرآن و التحریف*، علی بن حسن بن فضال در فهرست، این احتمال را تقویت می کند که این نقلیات از کتاب مذکور اخذ شده باشد (رحمتی، ۱۳۸۵، ص ۱۳). بنابراین نمی توان صدوق را متهم به اخذ روایات تحریف قرآن از مشایخ عامه دانست. از طرفی با توجه به تصریح صدوق بر عدم تحریف قرآن در کتاب اعتقادات الامامیه باید گفت او به صحت روایت تحریف در سوره احزاب و دیگر سوره های قرآن معتقد نبوده است.

ج) روایت دیگری نیز در تحریف قرآن در آثار صدوق نقل شده است. این روایت در *خصال* این گونه نقل شده است: «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ الْحَافِظُ الْبَغْدَادِيُّ الْمَعْرُوفُ بِالْجَعَابِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بَشِيرٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ الزُّبَيْرِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ عَبَّاسٍ عَنِ الْأَجْلَحِ عَنْ أَبِي الزُّبَيْرِ عَنْ جَابِرٍ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (ص) يَقُولُ يَجِيءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثَلَاثَةٌ يَشْكُونَ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ الْمُصْحَفُ وَالْمَسْجِدُ وَالْعِثْرَةُ يَقُولُ الْمُصْحَفُ يَا رَبِّ حَرَّفُونِي وَمَرَّفُونِي...» (ابن بابویه، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۱۷۴-۱۷۵).

به نظر می‌رسد بر خلاف نسخه کنونی خصال، این روایت در نسخه‌های قدیمی‌تر خصال که مورد استفاده علامه مجلسی و شیخ حر قرار گرفته است به جای «خَرْفُونِي» کلمه «خَرْفُونِي» ثبت شده بود (ر.ک. مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۷، ص ۲۲۲، ج ۲۴، ص ۱۸۶، ج ۸۹، ص ۴۹؛ حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۵، ص ۲۰۲) که دلالت بر تحریف قرآن می‌کرد. از سویی دیگر این روایت از یکی از روایت مشترک با عنوان جعابی نقل شده است. با توجه به پژوهش مستقلی که در مورد این روایت صورت گرفته است شواهد نشان می‌دهد جعابی به عنوان شیخ حدیثی صدوق در انتقال این روایت از منابع عامه به شیعه مؤثر بوده است (ر.ک. مؤدب و ستار، ۱۳۹۳). با توجه روایات تحریف در آثار صدوق که از جعابی نقل شده است نمی‌توان شیخ صدوق را متأثر از مشایخ عامی خود دانست زیرا مقصود از روایت مشترک راویانی هستند که هم از شیعه و هم از عامه نقل‌های فراوانی را داشته‌اند و در هر دو مذهب توثیق و قابل اعتماد بودند اما مذهب خودشان شیعه بوده است. بنابراین صدوق این روایت را نیز از مشایخ شیعی خود اخذ کرده است.

۳-۲-۲. زلزله

از جمله معیارهای سنجش روایات، عدم مخالفت آن‌ها با قرآن، سنت قطعی و عقل است. به عبارتی خرد و اندیشه می‌تواند در کنار شرع معیاری در اعتبار سنجی روایات باشد (قاسم احمد، ۱۳۹۲، ص ۱۲۲). با توجه به پیشرفت علم، روایات زلزله از جمله روایاتی است که عقل انسان نمی‌تواند آن را بپذیرد. منابع این روایات آثار شیخ صدوق است. صدوق روایات مختلفی در علت ایجاد زلزله ذکر می‌کند، علت‌هایی مانند حرکت ماهی‌های که زمین روی آن قرار دارد، تکان دادن کوهی توسط فرشته، یا تکان دادن کوهی توسط فرشته که متصل به دیگر کوه‌هاست، تکان خوردن هر فلس ماهی، که هر فلسش یک قسمت زمین است (ابن بابویه، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۵۴۲-۵۴۳). وی در جمع اختلاف بین این روایات

این گونه اظهار نظر می کند که شاید در وقوع زلزله هر سه علت دخیل باشند (همان، ص ۵۴۳).

با پیشرفت علم دانسته شد که این اخبار با علل علمی زلزله سازگار نیستند. از این رو برخی در علت منتقله بودن این اخبار دلایلی ذکر کرده اند مانند شباهت محتوایی این روایات با روایاتی از عامه که توسط کعب الاحبار و وهب بن منبه و تعدادی دیگر نقل شده است. آن ها این شواهد را گواه بر اسراییلی بودن این روایات گرفته اند و بر این نظراند که این روایات در ابتدا در قالب سخنان عبدالله بن سلیمان به نقل از کتب ادیان دیگر نقل گردید و بعدها برخی غالیان این روایات را به نقل از ائمه معصوم (ع) جعل کردند و وارد کتب شیعه نمودند (ستار، ۱۳۹۳، ص ۱۱۸-۱۲۰). این ادعا قابل نقد است زیرا علت وقوع زلزله در روایت عبدالله بن سلیمان در کمال الدین (ابن بابویه، ۱۳۹۵، ج ۲، ص ۳۹۹) متفاوت با علت های مذکور در علل الشرایع است.

هم چنین اگرچه روایات علل زلزله در کتاب من لا یحضره الفقیه به صورت مرسل از امام صادق (ع) آمده است، اما در کتاب علل الشرایع با اسناد شیعی به معصوم (ع) نسبت داده شده است (همو، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۵۴۴، ۵۵۵). از سویی دیگر صرف شباهت محتوایی روایات در منابع شیعی و عامه دلیل بر اقتباس آن ها از همدیگر نخواهد بود، و صرف ضعف روایت یا وجود غالیان در سند را نمی توان دلیل بر منتقله بودن روایت گرفت. بلکه طبق مبانی روایات منتقله، بایستی یکی از عوامل راوی سنی، راوی مشترک، یا راوی مخلط در سند موجود باشد تا آن را بتوان منتقله دانست (ر.ک. ستار، ۱۳۹۳، ص ۱۹۹). از این رو اگر چه قبول اصل این روایات به دلیل مخالفت با علم و دلایل نقل شده توسط منتقدین، دشوار است؛ اما نمی توان دلایل موجهی در اقتباس آن ها از عامه جست، زیرا در اسناد این روایات، مشایخ عامه صدوق حضور ندارند. اسناد این روایات عبارتند از:

«أَبِي رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع)» (ابن بابویه، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۵۵۴) و «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الصَّفَّارُ بِإِسْنَادِهِ رَفَعَهُ إِلَى أَحَدِهِمَا (ع)» (همان، ص ۵۵۵). حتی اگر اصل اسرائیلی بودن آن پذیرفته شود، تأثیرپذیری صدوق از مشایخ عامی را سبب این نقل اسرائیلی نمی توان دانست.

۳. انگیزه‌ها و اهداف صدوق در نقل از عامه

با بازخوانی اسناد و محتوای روایات عامه در کتب صدوق، علت ذکر این روایات توسط صدوق را می توان در دلایل زیر مشاهده کرد:

۱- صدوق به نقل برخی از روایات عامه در موضوعات اعتقادی پرداخته است؛ هدف وی بیان وحدت نظر شیعه و سنی در این موضوعات بوده است (اسماعیلی زاده، ۱۳۸۲، ص ۲۰۷). مانند برخی از فضایل امام علی (ع) و واقعه غدیر که به صورت مشترک در روایات شیعه و سنی قابل بازیابی اند.

۲- برخی از نقل‌ها برای بیان اعتراف برخی علمای اهل سنت در مورد اعتقادات شیعه بوده است (همان)؛ برای نمونه می توان به نقل حدیث سلسله الذهب با اسناد عامی در کتاب التوحید اشاره کرد (ابن بابویه، ۱۳۹۸، ص ۲۴، ۲۵).

۳- به نظر می رسد یکی از اهداف صدوق در نقل از مشایخ سنی، اثبات حسن نیتش، بوده است تا با تقریب مذاهب، اهل سنت را با شیعه و معارف آن آشنا سازد. البته در غالب موارد این نقلیات در معارف و مطالب ساده دین بوده به طوری که نقل آن‌ها ضربه‌ای به مذهب شیعه وارد نساخته است (ر.ک. همو، ۱۴۰۶، ص ۷۲، ۷۴، ۷۵).

۴- برخی از روایات اهل سنت، برای بحث و جدل در کتب صدوق ثبت شده است، تا او به وسیله روایات عامه، حقانیت شیعه را اثبات کند، در این مورد به ذکر چند نمونه بسنده می کنیم:

الف) برای نمونه یکی از اشکالاتی که عامه بر بحث غیبت امام عصر (عج) وارد می‌کردند، عمر طولانی و غیر معمول امام (ع) بوده است. صدوق برای رفع این اشکال، بر عمر طولانی و غائب بودن حضرت خضر (ع) احتجاج می‌کند و می‌گوید آن‌ها روایات عمر طولانی خضر (ع) را می‌پذیرند، اما اخبار صحیح‌های که در باره حضرت حجت (ع) و نام و نسب و غیبت ایشان از ناحیه خدا و رسول او (ص) و ائمه (ع) وارد شده است را انکار می‌کنند (همو، ۱۳۹۵، ج ۲، ص ۳۹۲).

ب) یکی از احتجاجات صدوق در بحث اثبات نص پیامبر (ص) در امامت امام علی (ع) است. او با اشاره به روایات مشترکی که مورد قبول شیعه و سنی است و شیعه آن را نص بر امامت می‌داند، اما اهل سنت به برداشته‌های خلاف ظاهر روایات مبادرت کرده‌اند، بر خود لازم می‌داند که سخن را دسته‌بندی نموده، و همه معانی لغوی آن را از کتب لغت پیدا کرده و حقیقت و مجاز آن را به ایشان ارائه دهد، سپس آن را به مشهورترین معنا، و رایج‌ترین استعمال آن نزد اهل لغت برگرداند. با چنین کاری ثابت می‌کند که مراد همان می‌باشد که شیعه معتقد است و آن تصریح به امامت و خلافت حضرت علی (ع) خواهد بود، نه معناهای دیگری که ایشان بیان نموده‌اند و کلام پیغمبر (ص) را به مفهوم‌هایی مخالف این منظور حمل کرده‌اند (ر.ک. همو، ۱۴۰۳، ص ۶۷).

ج) صدوق در احتجاج با نظر فقهی اهل سنت در مورد حرمت نماز در دو وقت بعد از نماز صبح و نماز عصر، به ذکر روایاتی از عایشه با طریق سنی، مبادرت می‌کند که در این روایات جواز پیامبر (ص) در ادای نماز در این وقت صادر شده است. بعد از این مطلب می‌گوید: «منظور من از آوردن این روایات، ردّ بر مخالفان است که آن‌ها خواندن نماز پس از نماز صبح و عصر را روا نمی‌دارند، خواستم بیان کنم که آن‌ها با قول و فعل پیامبر خدا (ص) مخالفت می‌کنند» (همو، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۷۱).

۵ - صدوق برای تأیید روایت شیعه، روایات عامه را در مواقعی ضمیمه کرده است. او در مباحث فضائل ائمه (ع) و اثبات امامت آنان فراوان از احادیث عامه بهره برده است، صدوق در این موارد مبادرت به نقل احادیثی از عامه می کند که محتوایی موافق با احادیث صحیح السند دارد. برای نمونه از مقاتل بن سلیمان که عامی مذهب است، روایتی را از امام صادق (ع) نقل می کند که دال بر و صایت علی (ع) و فرزندانشان دارد و عدم پذیرش این امر را نیز سبب ورود به جهنم دانسته است. صدوق بعد از نقل این روایت با عبارت «وَقَدْ وَرَدَتِ الْأَحْبَابُ الصَّحِيحَةَ بِالْأَسَانِيدِ الْقَوِيَّةِ» (همو، ۱۴۱۳، ج ۴، ص ۱۷۴-۱۷۷) به علت نقل روایات عامی اشاره می کند.

هم چنین شیخ صدوق از افرادی نقل می کند که خود به ناصبی بودن آنها تصریح می کند (همو، ۱۴۰۳، ص ۵۶؛ ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۱۳۴؛ ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۲۷۹). وقتی روایاتی از فرد ناصبی در فضیلت اهل بیت (ع) و ذکر معجزات و کرامات ائمه (ع) نقل گردد، شکی در صحت آن وجود نخواهد داشت. چنین نقل‌هایی نشان از دقت صدوق در اخذ روایات از عامه دارد.

۶- به نظر می رسد، اگر روایاتی از عامه می رسد، اگر روایاتی از عامه می رسد که معارض با روایت شیعه نبود، اصل بر پذیرش آن روایات بود؛ یعنی اگر روایاتی در کتب عامه موجود بود، در مواردی که معارض با حدیث شیعه نبود و قول به خلاف هم نداشت، قابل اعتماد دانسته و آن را نقل می کردند و به آن عمل می کردند و در جایی که اصحاب روایت نداشتند، به روایات عامه مانند سکونی مراجعه می کردند.

شیخ صدوق نیز به روایات عامه در صورت عدم تفرد عمل کرده است. شیخ طوسی نیز در این مورد تصریح می کند که اگر خبر عامه در بین شیعه نظیری نداشت، به عبارتی موافق یا مخالفتی با روایت عامه در شیعه مطرح نبود، و در آن باب روایتی از معصوم از طریق شیعی نرسیده بود، بایستی به خبر عامی عمل می شد (باقری و رحمان ستایش، ۱۳۷۸، ص ۲۲۴، ۲۲۶).

۷- گاهی صدوق از تبادل‌های علمی با مشایخ عامه، به دنبال چندین غرض و فایده بوده است؛ مانند سؤالی که از فهم خطبه شفشقیه از استاد عامی خود می‌پرسد. در حقیقت صدوق از پاسخ این شیخ عامی چهار فایده را کسب می‌کند: دفاع حقانیت شیعه و اهل بیت (ع)؛ نقد خلفای راشدین در مقام حکومت؛ دفاع از اصالت خطبه شفشقیه؛ و تبیین مفاهیم و واژگان خطبه (همان، ص ۲۲۶-۲۲۷).

نتایج تحقیق

۱. اثرپذیری شیخ صدوق از علی بن بابویه در حوزه‌های نقل روایات و فتوا و از ابن الولید در رجال، فقه و اعتقادات مشهود است. وی از سایر مشایخ شیعی خود نیز در حوزه‌های فقهی، لغوی، فقه الحدیثی، تفسیری، نقد الحدیث، کلام و تاریخ تأثیرپذیرفته است.

۲. شیخ صدوق در صورتی به پذیرش نظرات مشایخش مبادرت کرده که نظر فقهی معارض و مخالف قوی‌تری با آن وجود نداشته یا شیخ مستندات و دلایل مشایخش را پذیرفته است. در مواقعی که آرای مشایخش مخالف با یک قاعده فقهی یا روایات صحیحیه بوده، از آن‌ها اعراض نموده است.

۳. شیخ صدوق با آگاهی از تفاوت‌های روایات شیعه و سنی مبادرت به نقل از مشایخ عامه کرده است. در موضعی به بیان ضعف‌های روایات عامه پرداخته، تعدادی از این نقل‌ها را با دلایل جدلی و برای اثبات عقاید شیعه نقل کرده و برخی از روایات نیز برای ایجاد وحدت در بین شیعه و سنی نقل شده است.

۴. روایات سهوالنبی، تحریف قرآن، نزول قرآن بر هفت حرف، علل زلزله در آثار صدوق با اسناد شیعی و از مشایخ مهم امامیه اخذ شده است، بنابراین در اصل منتقله بودن

آن‌ها باید تردید کرد. حتی اگر با دلایل متقن منتقله بودن آن‌ها پذیرفته شود، تأثیرپذیری صدوق از مشایخ عامه در انتقال این روایات به آثار شیعی را نمی‌توان پذیرفت.

منابع

۱. **قرآن کریم**.
۲. ابن بابویه، محمد بن علی بن الحسین، (۱۳۶۲ش)، **الخصال**، تحقیق علی اکبر غفاری، قم: النشر الاسلامی
۳. ابن بابویه، محمد بن علی بن الحسین، (۱۳۷۶ش)، **الامالی**، تهران: کتابچی.
۴. ابن بابویه، محمد بن علی بن الحسین، (۱۳۷۸ق)، **عیون أخبار الرضا (ع)**، تحقیق مهدی لاجوردی، تهران: نشر جهان.
۵. ابن بابویه، محمد بن علی بن الحسین، (۱۳۸۵ش)، **علل الشرائع**، قم: کتابفروشی داوری.
۶. ابن بابویه، محمد بن علی بن الحسین، (۱۳۹۵ق)، **کمال الدین و تمام النعمه**، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران: اسلامیه.
۷. ابن بابویه، محمد بن علی بن الحسین، (۱۳۹۶ق)، **فضائل الأشهر الثلاثة**، تحقیق غلام رضا عرفانیان یزدی، قم: کتابفروشی داوری.
۸. ابن بابویه، محمد بن علی بن الحسین، (۱۳۹۸ق)، **التوحید**، تحقیق هاشم حسینی، قم: النشر الاسلامی.
۹. ابن بابویه، محمد بن علی بن الحسین، (۱۴۰۳ق)، **معانی الأخبار**، تحقیق علی اکبر غفاری، قم: النشر الاسلامی.
۱۰. ابن بابویه، محمد بن علی بن الحسین، (۱۴۰۶ق)، **نواب الأعمال و عقاب الأعمال**، قم: دار الشریف الرضی.

۱۱. ابن بابویه، محمد بن علی بن الحسین، (۱۴۱۳ق)، **کتاب من لا یحضره الفقیه**، تحقیق: علی اکبر غفاری، قم: النشر الاسلامی.
۱۲. ابن بابویه، محمد بن علی بن الحسین، (۱۴۱۴ق)، **اعتقادات الإمامیه**، قم: کنگره شیخ مفید.
۱۳. ابن بابویه، محمد بن علی بن الحسین، (۱۴۱۸ق)، **الهدایه فی الاصول و الفروع**، قم: مؤسسه امام هادی (ع).
۱۴. ابن داوود، حسن بن علی، (۱۳۴۲ش)، **الرجال ابن داوود**، تحقیق محمد صادق بحر العلوم، تهران: دانشگاه تهران.
۱۵. ارجمند، محمد علی، (۱۳۹۱ش)، «میزان استفاده از روایات اهل سنت در کتاب من لا یحضره الفقیه»، **حدیث حوزه**، سال ۳، شماره ۵، صص ۸۷-۱۰۲.
۱۶. اسماعیلی زاده، عباس، (۱۳۸۲ش)، «توحید صدوق از نگاه تحلیل و نقد»، **علوم حدیث**، سال ۵، شماره ۲۸، صص ۱۸۸-۲۱۶.
۱۷. باقری، حمید و محمد کاظم رحمان ستایش، (۱۳۷۸ش)، «کارکردهای نقل روایات اهل سنت در منابع شیعی با تکیه بر روایات تفسیری»، **علوم حدیث**، سال ۱۳، شماره ۳-۴، صص ۱۱۱-۱۵۲.
۱۸. حر عاملی، محمد بن حسن، (۱۴۰۹ق)، **وسائل الشیعه**، تحقیق مؤسسه آل البيت (ع)، قم: مؤسسه آل البيت (ع).
۱۹. رحمتی، محمد کاظم، (۱۳۸۵ش)، «بازیابی متون کهن امامی در آثار شیخ صدوق»، **حدیث و اندیشه**، شماره ۱، صص ۵-۳۵.

۲۰. ستار، حسین و عاطفه حانمی، (۱۳۹۷ش)، «بررسی و مقایسه میزان تأثیرگذاری ابن بابویه و ابن الولید بر شیخ صدوق»، **حدیث پژوهی**، سال ۱۰، شماره ۲۰، صص ۳۱۱-۳۴۰.
۲۱. ستار، حسین، (۱۳۹۳ش)، رساله دکتری: **«بررسی و تحلیل دلایل و پیامدهای روایات منتقله در آثار شیخ صدوق»**، دانشگاه قم: دانشکده الهیات و معارف اسلامی.
۲۲. صادقی بهمنی، سهند، (۱۳۹۴ش)، رساله دکتری **«واکاوی آرای فقهی نادر و خلاف مشهور شیخ صدوق»**، دانشگاه فردوسی مشهد: دانشکده الهیات و معارف اسلامی.
۲۳. صفار، محمد بن حسن، (۱۴۰۴ق)، **بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد (ص)**، تحقیق محسن کوجه باغی، قم: مکتبه آیه الله مرعشی نجفی.
۲۴. طوسی، محمد بن حسن، (۱۳۷۳ش)، **الرجال**، تصحیح جواد قیومی اصفهانی، قم: انتشارات الاسلامیه.
۲۵. طوسی، محمد بن حسن، (۱۴۱۷ق)، **عمده الاصول**، تحقیق محمد رضا انصاری قمی، قم: ستاره.
۲۶. طوسی، محمد بن حسن، (بی تا)، **الفهرست**، نجف: المکتبه المرتضویه.
۲۷. علامه حلی، حسن بن یوسف، (۱۴۱۱ق)، **رجال العلامه الحلی**، نجف: دارالذخائر.
۲۸. قاسم احمد، مریم، (۱۳۹۲ش)، «نقد دلالی روایت‌های فطرس ملک»، **تحقیقات علوم قرآن و حدیث**، سال ۱۱، شماره ۲۱، صص ۱۰۳-۱۲۶.
۲۹. کریمی، محمود و محسن دیمه کارگراب، (۱۳۹۲ش)، «مبانی و روش شیخ صدوق در تفسیر قرآن کریم»، **پژوهش‌های قرآن و حدیث**، سال ۴۶، شماره ۲، صص ۱۱۳-۱۴۴.

۳۰. کشی، محمد بن عمر بن عبد العزیز، (۱۳۴۸ش)، *رجال الکشی*، مشهد: انتشارات دانشگاه مشهد.
۳۱. مجلسی، محمد باقر، (۱۴۰۳ق)، *بحارالانوار الجامعة الدرر اخبار ائمة الاطهار (ع)*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۳۲. موسوی خراسان، حسن، (۱۳۷۷ش)، *فقیه ری (زندگی نامه و آثار شیخ صدوق)*، ترجمه علیرضا میرزا محمد، تهران: انتشارات اطلاعات.
۳۳. مؤدب، سید رضا و حسین ستار، (۱۳۹۳ش)، «بررسی نقش روایت مشترک در اخبار منتقله (مطالعه موردی؛ جعابی از مشایخ صدوق)»، *حدیث پژوهی*، سال ۶، شماره ۱۱، صص ۲۰۷-۲۳۸.
۳۴. نجاشی، احمد بن علی، (۱۴۳۹ق)، *رجال النجاشی (فهرست آسماء مصنفی الشیعة)*، تحقیق موسی شبیری زنجانی، قم: النشر الاسلامی.

Bibliography:

1. The Holy Qur'an.
2. 'Allāmeḥ Hillī, Hasan ibn Yūsuf (1411 AH), *Rijāl al-'Allāmeḥ al-Hellī*, Najaf: Dār al-Dhakhāir.
3. Arjmand, Muhammad Ali (2012), "The use of Sunni traditions in Man lā Yahḍuruhu al-Faqīh", *Hadīth Hawzah*, 3(5): 87-102.
4. Bāqery, Hamīd and Rahmān Setāyesh, Muhammad Kāzem (1999), "Functions of Sunni traditions in Shiite sources based on interpretive narratives", *Hadith Sciences* 13 (3-4): 111-152.
5. Hurr Āmilī, Muhammad Hassan (1409 AH), *Wasāil al-Shīah* (Research: Āl al-Bayt), Qom: Āl al-Bayt Institute.
6. Ibn Bābiwayh, Muhammad ibn Ali (Sheikh Sadūq) (1403 AH), *Ma'ānī al-Akḥbār* (research: 'Alī Akbar Ghaffārī), Qom: Islamic Publications.

7. Ibn Bābiwayh, Muhammad ibn Ali (Sheikh Sadūq) (1406 AH), *Thawāb al-A'māl wa 'Ighāb al-A'māl*, Qom: Dār al-Sharīf al-Razī.
8. Ibn Bābiwayh, Muhammad ibn Ali (Sheikh Sadūq) (1413 AH), *Man lā Yahḍuruḥu al-Faqīh* (research: Ali Akbar Ghaffārī), Qom: Islamic Publications.
9. Ibn Bābiwayh, Muhammad ibn Ali (Sheikh Sadūq) (1414 AH), *I'tiqādāt al-Imāmiyah*, Qom: Sheikh Mufīd Congress.
10. Ibn Bābiwayh, Muhammad ibn Ali (Sheikh Sadūq) (1418 AH), *AL-Hidāyah fī al-Uṣūl wa al-Furū'*, Qom: Imām al-Hādī Institute.
11. Ibn Bābiwayh, Muhammad ibn Ali (Sheikh Sadūq) (1983), *AL-Khisāl* (research: Ali Akbar Ghaffārī), Qom: Islamic Publications.
12. Ibn Bābiwayh, Muhammad ibn Ali (Sheikh Sadūq) (1997), *AL-Amālī*, Tehran: Ketābchī.
13. Ibn Bābiwayh, Muhammad ibn Ali (Sheikh Sadūq) (1999), *AL-Khisāl* (research: Mehdi Laajavardi), Tehran: Jahān Publishing.
14. Ibn Bābiwayh, Muhammad ibn Ali (Sheikh Sadūq) (2006), *Causes of Sharia*, Qom: Dāvarī Bookstore.
15. Ibn Bābiwayh, Muhammad ibn Ali (Sheikh Sadūq) (2016), *Kamāl al-Dīn wa Tamām al-Nimah* (research: Ali Akbar Ghaffārī), Tehran: Islāmīyah.
16. Ibn Bābiwayh, Muhammad ibn Ali (Sheikh Sadūq) (2017), *Fazāil al-Ashhur al-Thalāthah* (research: Qulām Rizā 'Irfāniān Yazdi), Qom: Dāvarī Bookstore.
17. Ibn Bābiwayh, Muhammad ibn Ali (Sheikh Sadūq) (2019), *AL-Tawhīd* (research: Hashem Husseinī), Qom: Islamic Publications.
18. Ibn Dāwood, Hasan ibn Ali (1963), *Al-Rijāl* (research: Muhammad Sadigh Bahr al-'Ulūm), Tehran: University Tehran.
19. Ismāīlī, Abbās (2003), "Sadūq" Tawhīd analytically and critically", *Hadith Sciences* 5(28): 188-216.
20. Karīmī, Mahmūd and Dymeh Kārgirāb, Mohsen (2013), "Sheikh Sadūq's Principles and Methods in the Interpretation of the Quran", *Quranic and Hadith Research*, 46(2): 113-144.
21. Kashī, Muhammad ibn 'Umar (1969), *Rijāl al-Kashī*, Mashhad: University of Mashhad.
22. Majlisī, Muhammad Bāqir (1403 AH), *Bihār al-Anwār*, Beirut: Dar 'Ihyā' al-Trāth al-Arabi.

23. Moaddab, Seyyed Redā and Hossein, Sattār (2014), "The role of common narrators in quoted narrations (Case Study of Ji'ābī, a Sadūq's masters), *Hadith Studies* 6(11): 207-238.
24. Musavī Kharsan, Hasan (1998), *Ray's Faqih (Life and Works of Sheikh Sadūq)* (Trans: Ali Rezā Mirzā Muhammad), Tehran: Ettela'at.
25. Najāshī, Ahmad ibn Ali (1439 AH), *Rijāl al-Najāshī* (research: Musā Shubeyrī Zanjānī), Qom: Islamic Publications.
26. Qāsim Ahmad, Maryam (2013), "Denoting critique of the narrations of Futrus Malak", *Researches of Qur'an and Hadith Sciences*, 11(21): 103-126.
27. Rahmati, Muhammad Kazim (2006), "Revival the Imami ancient texts in the works of Sheikh Sadūq", *Hadith and Thought* 1: 5-35.
28. Sadeqi Bahmani, Sahand (2015), *Analysis of Rare and Unknown Jurisprudential Views of Sheikh Sadūq* (Ph.D. thesis), Hossein Saberi, Ferdowsi University of Mashhad, Faculty of Theology.
29. Saffar, Muhammad ibn Hasan (1404 AH), *Baṣā'ir al-Darajāt fī Fadail Āl-e Muhammad (AS)* (Research: Kūcheh Bāghi, Mohsen), Qom: Library of Mar'ashī Najafī.
30. Sattār, Hossein (2014), *Analysis of the Causes and Consequences of Qouted Traditions in the Works of Sheikh Sadūq* (Ph.D. thesis), Seyyed Reza Moaddab, University of Qom, Faculty of Theology.
31. Sattār, Hossein and Hātāmī, Atefeh (2018), "Review and Comparison of the Influence of ibn Babiwayh and ibn al-Waleed on Sheikh Sadūq", *Hadith Studies* 10(20): 311-340.
32. Tūsī, Muhammad ibn Hasan (1417 AH), *Al-Uddah al-Usūl* (Research: Muhammad Rezā Ansāri Qomī), Qom: Setareh.
33. Tūsī, Muhammad ibn Hasan (1994), *Al-Rijāl* (Research: Jawād Al-Qayyūmī Al- Isfahānī), Qom: Islamic Publications.
34. Tūsī, Muhammad ibn Hasan (nd.), *Al-Fihrist*, Najaf: Al-Murtadawīyah Library.